بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج اصول استاد سید محمدجواد شبیری 14 مهر 1397.

خب بحث ما در مورد علم اجمالی که بعضی از اطراف ان از محل ابتلا خارج است بود. خب کلام مرحوم آقای خویی را ذکر کردیم مرحوم آقای خویی فرموده بودند که خروج از محل ابتلا شرط صحّت تکلیف نیست چون تکلیف غرضش مطلق تحقق مأمور به نیست. غرض از تکلیف چه تعبّدی باشد چه توسّلی باشد تحقق مأمور به استنادا الی امر المولا است. خب ما بحث هایی در مورد این کلام کردیم. مرحوم اقای صدر یک بیانی دارند می گویند در مباحث الاصول می گویند کما نبّه علیه سید الاستاد آن را هم به آقای خویی نسبت می دهند ولی این کلام یک مقداری متفاوت است با کلامی که در تقریرات آقای خویی است. تقریرات که میگویم من مصباح الاصول را دیدم سایر تقریرات را ندیدم. ایشان می گویند که شارع مقدّس غرضش این است که امکان تقرّب با امر غرض است. یعنی دو تا غرض دارد. یک غرض این است که افراد بتوانند با مأمور به تقرّب بجویند. در توسلی هم ولو لازم نیست حتما با مأمور به تقرّب جسته شود ولی خب اگر مکلّف بخواهد بوسیله این اتیان به مأمور به و امتثال امر شارع قرب پیدا کند کمال پیدا کند این باید برایش ممکن باشد. این بیان را خب می پذیرد. ولی این بیان بعضی اشکالاتی که ما ذکر می کردیم و اینها وارد نیست ولی یک اشکال مشترکی که به همین بیان و آن بیان ها وارد است این است که این که مأمور به به استناد امر حاصل شود یا امکان تقرّب به مأمور به حاصل شود این غرض لزومی شارع است یا غرض استحبابی شارع است؟ یعنی مصلحت الزامیّه شرعیه به آن قائم هست یا مصلحت استحبابی و امثال اینها. اگر مصلحت الزامی به آن متوقّف باشد مصلحت الزامی

سؤال:

پاسخ: اگر غرض الزامی باشد که همان اشکالات وارد است. اینکه آن اشکالات وارد نمی شود در صورتی که غرض را غرض استحبابی بگیریم. به خاطر غرض استحبابی نمی شود امر الزامی کرد. به خاطر غرض استحبابی امر الزامی صحیح نیست. اگر ما یک موقعی بحث خطابات قانونیه قائل هستیم آن این است که ملاک را در بعضی از موارد کافی می دانیم برای اینکه یک خطاب عام به مواردی که آن ملاک را هم ندارد بشود. فرض این است که ما بر اساس خطاب قانونیّه نمی خواهیم مشی کنیم. در تک تک موارد آن ملاک الزام را می گوییم باید وجود داشته باشد. ملاک الزام شارع اگر بخواهد در تک تک موارد وجود داشته باشد مجرد اینکه ملاک استحبابی در موارد واجبات توسلیه وجود دارد این باعث نمی شود که امر الزامی در موارد واجبات توسلیه را ما بتوانیم تصحیح کنیم.

سؤال:

پاسخ: نمی شود. امر اگر الزامی است غرضش هم باید الزامی باشد. امر برای تأمین شیء هست.

بحث سر این نکته است که بهرحال شما چرا این

باید امر استحبابی کنید نه امر لزومی. امر لزومی که الزام می خواهد بکند

سؤال:

پاسخ: نه فرض این است که واجب چیزش نیست به این شکل خاصش واجب نیست. استنادا الی امر المولا واجب نیست. بحث این است که این خودش حاصل است. فی نفسه. آن که می خواهید شما با این امر خود ایجاد کنید یک نکته اضافی ای است که این نکته اضافی الزامی نیست.

این اصل اشکال. اینکه امکان تقرّب هم انسان بتواند بکند امکان تقرّب که یک مصلحت الزامیه نیست. خب حالا نخواهد تقرّب کند. امکان تقرّب به جهت این است که اگر کسی بخواهد تقرّب کند بتواند متقرّب شود. فرض این است که شارع مقدس نسبت به آن مرتبه ای از تقرّب هست که مصلحت الزامیه متوقف بر آن نیست. خب این یک نکته. البته یک مطلبی اینجا آقای حائری در حاشیه مباحث الاصول متذکّر شده اند که مبحث خوبی است که من هم قبلا اشاره می کردم که یک نکته ای در کلام اقای صدر هست باید این مدنظر باشد آن این است که اصل پاسخ مرحوم آقای خویی در صورتی صحیح است که ما یک اشکال دیگر را پاسخ داده باشیم. آن اشکال اشکال تحصیل حاصل است. بعضی وقت ها می گویند که آن چیزی که داعی تبعی در آن وجود دارد حاصل است. وقتی آن حاصل است امر به آن شیء تحصیل حاصل است. و تحصیل حاصل محال است. معنای تحصیل حاصل محال است چیست؟ معنایش این است که مکلّف داعی اش داعی مولوی نسبت به شیء از آن متمشّی نمی شود. وقتی یک داعی تبعی دارد این داعی دوم بر آن متمشی نمی شود. وقتی متمشی نمی شود اگر غرض شارع هم این باشد که مکلّف بخواهد به قصد قربت این شیء را انجام دهد بتواند با قصد قربت انجام دهد یا غرض شارع این باشد که مکلف بتواند این امر را استنادا به امر مولا انجام دهد شرط آن این است که این بتواند تحقق پیدا کند. تحقق خارجی آن اتیان مأمور به استنادا الی المولا در ظرفی که تحصیل حاصل است خب محال است. پس این اشکال تحصیل حاصل باید اول پاسخ داده شود. اگر کسی اشکال تحصیل حاصل را اینجا مطرح کند معنایش این است که ولو غارض شارع هم در این است که مکلّف بتواند این مأمور به را استنادا الی المولا حاصل کند ولی نمی تواند مکلّف این کار را انجام دهد. تحقق مأمور به استنادا الی المولا وقتی امکان پذیر نشد، متعلّق غرض شارع هم باشد مشکلی حل نمی کند. پس باید این را حل کنیم که

سؤال:

پاسخ: خب هر لحظه فرق ندارد. باید این بحث تحصیل حاصل را شما حل کنید. حالا اجازه دهید یعنی این مشکل تا وقتی که حل نشده باشد یک موقعی هست حالا می گویم آقای صدر وارد بحث تحصیل حاصل شده اند و می خواهند بگویند که اینجا تحصیل حاصل نیست. تا مشکل تحصیل حاصل حل نشود آن کلام آقای خویی کلامی نیست که بشود پاسخ این اشکال باشد. و مرحوم اقای صدر اشکال تحصیل حاصل را هم این طوری پاسخ می دهد ایشان می فرماید که یک موقعی یک شیئی حاصل است ما می خواهیم در طول حصول شیء یک تحصیل تشریعی ایجاد کنیم. شیئی که حاصل است ما تشریعا او را تحصیل کنیم. خب این نمی شود. آن شیئی که خارجا حاصل است بخواهیم تحصیلش کنیم. یک موقعی است نه اینکه شیء حاصل است شیء یک علّت دیگر دارد که اگر هم شارع امر نکرده بود این علّت این معلول را ایجاد می کرد. یعنی یک داعی تبعی دارد. شارع می تواند علاوه بر آن داعی تبعی یک داعی دیگر هم اضافه کند. فرض این است که یک شیء می تواند یک معلول دو تا علّت ذاتی داشته باشد. دو تا شیئی که علت ذاتی هستند بالفعل البته علت نیستند صلاحیّت علیت تامه دارند. دو تا شیئی که صلاحیت علیت تامه دارند وقتی با هم جمع شوند جزء العله میشوند. خب شارع مقدس اینجا می گوید که تو ولو داعی تبعی داری من می خواهم یک داعی دیگر ایجاد کنم که این دو داعی کنار هم جزء العله شوند. جزء العله شدن آن داعی الهی خاصیتش چیست؟ خاصیتش این است که آن استنادی که ما می خواستیم که غرض ما بود آن استناد حاصل می شود. امکان تقربی که در بیان آقای صدر هست حاصل می شود. بنابراین این مشکل باید حل شود. مشکل قصد قربت. یعنی مشکل تحصیل حاصل و اینها.

سؤال:

پاسخ: حاصل می شود دیگر و مراد از استناد این است که چیزی که صلاحیّت ذاتی استناد را دارد. خب این بیان.

خب حالا در تحلیل این مطلبی که مرحوم آقای صدر اشاره فرمودند یکی دو نکته باید مدنظر باشد. یکی اینکه اساسا قصد قربتی که مثلا معتبر هست ایشان این را مفروق عنه گرفته اند که تحصیل حاصل تحصیل تشریعی شیئی که حاصل هست محال است. این مبتنی بر این است که ما تقرّبی را که معتبر می دانیم تقرّب بالفعل باشد. ولی تقرّب بالقوه را اگر ما معتبر بدانیم تقرّب بالقوه یعنی اینکه فرض کنید این بحث را آقایان در بحث صوم مطرح هست. کسی که اصلا همسری ندارد کسی که غذایی ندارد چطوری قصد قربت می کند؟ خب اینها گفته اند که قصد قربتش قصد قربت شأنی است یعنی اگر آن شیء موجود بود من داعویت بالفعل لازم نیست داشته باشم. مرحوم آقای حکیم این مطلب را بعضی ها این مطلب را در مورد تروک گفته اند. گفته اند قصد قربت در تروک با قصد قربت در افعال فرق دارد. در تروک همین که آن ترک شأنا بتواند مستند به امر شارع باشد کفایت می کند. آقای نمی دانم آقای حکیم این مطلب را دارند که به نظرم آقای حکیم است که می گویند حتما لازم نیست در تروک باشد. در افعال هم همین مطلب تصویر می شود. مثلا ببینید شخصی در عرفات است. وقوف به عرفات که واجب است. امکان هم ندارد که از عرفات خارج شود. پس یک قسمتی است این ماشین نیست اگر بخواهد از عرفات خارج شود امکان ندارد. وسط عرفات است پا ندارد. وقت ندارد یا عاجز هست از رفتن. آیا این شخص نمی تواند قصد قربت کند؟ اینها می گوند نه می تواند قصد قربت کند. می گوید اگر قدرت داشتم می توانستم آن کار را انجام می دادم. بنابراین همین مقدار کافی است برای این که من بتوانم قصد قربت کنم.

سؤال:

پاسخ: نه نه قدرت بر انجام خود همان شیء.

قدرت که بر هر دو شیء نسبتش نسبت به وجود و عدم علی السویه است. ببینید من که الآن مجبورم در عرفات باشم الآن جبرا در عرفات هستم قدرت بر نبودن در عرفات ندارم. غیر اختیاری از من سر می زند این فعل. وقوف در عرفات عن اختیار من صادر نمیشود. چون من ضروری الثبوت و ضروری العدم هر دو اش خارج از قدرت انسان است.

سؤال:

پاسخ: نه فرق ندارد ایشان می گویند ذاتا هم همین است می گویند آن چیزی که عقل حکم می کند که این که قرب می آورد همین است. ولی من نیّت دارم

همین مقدار نیّت آن که عقلا شرط هست همین مقدار است بیشتر از این شرط نیست. البته این بیان یک مقداری نیاز به بحث دارد که اگر این شکلی باشد در تعبّدیّات اصلا به غیر مقدور هم می شود امر کرد. آقایان مفروق عنه گرفته اند که امر به غیرمقدور جایز نیست. نه اگر این بیان باشد امر به غیر مقدور هم جایز است. به غیر مقدور امر می کند به جهت این مطلب. این بهرحال یک نکته ای است که باید مدنظر باشد که اصلا چه چیزی شرط است؟ آیا شرط تقرّب بالفعل با مأمور به است یا تقرّب شأنی. تقرّب شأنی در غیرمقدور هم می شود تقرّب شأنی کرد. این یک نکته..

سؤال:

پاسخ: به نظر می رسد که اشکالی نداشته باشد. اگر این هم باشد مانعی ندارد. شخصی غیرمقدور هست شارع امر می کند برای اینکه آن امکان چیز برایش وجود داشته باشد. بنابراین برعکس اینجا ما می گوییم در تعبدی امکان هست چون در توسلی این امکان وجود ندارد. چون توسلی حالا عرض می کنم توسلی چون آن غرض شارع حصول آن مأمور به هست. و حصول مأمور به وقتی خود به خود حاصل است من چیز دیگری ندارم که همین اشکالی که عرض کردم که امکان تقرّب هم امکان استحبابی است و لزومی نیست می تواند غرض از امر در توسلیات باشد این

در توسلیات اشکال وارد است که امکان تقرب استحبابی است ولی در تعبدیات فرض این است که امکان تقرب الزامی است. اشکال ما در تعبدیات نمی آید.

معنایش این است که در امر تعبدی به غیر مقدور جایز است.

سؤال:

پاسخ: یعنی اگر به این معنا باشد آن چیزی که الآن من نمی توانم انجام دهم ولی یک روحیه نفسانی در خودم ایجاد می کنم که اگر مقدورم بود بتوانم انجام دهم.

آره آره واجب باشد. عیب ندارد واجب باشد تعبدی یعنی همین. کما اینکه بحث چیز همین است دیگر. به چه عنوانی وقوف به عرفات بر کسی که غیر مقدور است صحیح است؟ وقوف در عرفات صحیح هم هست و خیلی اشخاص اصلا برایشان دیگر امکان چیز نیست. این صحیح است و همین مقدار هم در به اصطلاح بسیاری از صوم و اینها آقایان هم به آن ملتزم می شوند.

شأنی کافی است دیگر.

سؤال:

پاسخ: آره الزامی است. از خارج هم می دانیم که امر شده است. مواردی که می دانیم شارع مقدس امر الزامی و تعبدی به این کرده است. اشکال ندارد. به خاطر این که غرضش غرض الزامی بوده است که این کار انجام شود. مانعی ندارد. این یک نکته که حالا این نکته باید دقت شود که اصلا آن که در صحّت عبادیّت معتبر است چیست. دخالت فعل ولو به نحو جزء العله معتبر است یا نه حتی به نحو جزء العله معتبر نیست. آقای صدر دخالت به نحو جزء العله را معتبر می دانستند؟ نه طبق این بیان اصلا دخالت به نحو جزء العله معتبر نیست بنابراین بحث تعبّدی شکل دیگری باید بحثش را دنبال کنیم.

سؤال:

پاسخ: بله ان کافی است یعنی باید به نحوی باشد که اگر او نباشد این صلاحیّت تامه داشته باشد. به تنهایی علّیّت تامه داشته باشد الآن جزء العله شدن به خاطر ضمیمه شدن علّت دیگر است که جزء العله شده است. خب این نکته اول.

نکته دومی که اینجا هست این است که ببینید در نواهی اینکه شارع مقدّس نهی می کند مثلا از شرب خمر. نهی از شرب خمر برای چیست؟ برای این که شما نفس خودتان را از تمایل به خمر و اراده کردن خمر زجر کنید باز دارید. کاری کنید که این به طرف آن فعل نروید. جایی که اصلا طرف به آن طرف رغبت ندارد. رغبت ندارد این عدم تحقّق شرب خمر به امر شارع مستند نیست. فرق است بین تروک و افعال. در ترک وقتی اراده متمشّی نمی شود علّت الترک در مرحله اول عدم الاراده است. اگر اراده ذاتی وجود داشت امر شارع یا جلوی این اراده را بگیرد خب این تأثیر کرده است. ولی جایی که اصلا من اراده ندارم. داعی من منصرف از شیء است. اصلا اراده به انجام این عمل نیست. اینجا با فرض این که آن نکته را توجه داشته باشید یک موقعی هست ما در نواهی تأثیر شأنی را شرط می دانیم هیچ آن که اصلا اصل این اشکال اشکال آقای صدر وارد نیست. فرض این است که تأثیر بالفعل را ولو تأثیر به نحو جزء العله را لازم می دانیم. بحث این است که کسی که نسبت به أکل قاذورات اصلا رغبت ندارد نهی شارع از أکل قاذورات چه تأثیری دارد؟ هیچ تأثیری ندارد. چون تأثیر نهی این است که جلوی اراده را بگیرد. کسی که اراده ندارد خود بخود چیز هست مرحوم اقای صدر بین فعل و ترک خلط کرده است. و منهنا یظهر وجه تفسیر مرحوم نائینی بین فعل و ترک. مرحوم نائینی اینجا اشکالی کرده است به مرحوم آخوند. مرحوم آخوند فرموده اند که مرحوم شیخ که بحث خروج از محل ابتلا را فقط در نواهی و محرّمات مطرح کرده است این فقط در محرّمات نیست در واجبات هم این مطلب هست. آن واجبی که آدم خود بخود آن را انجام می دهد. مثل حفظ نفس. مثل انفاق بر اولاد و عیال. اینها آنهایی که خودبخود انجام می دهد شارع امر کردن صحیح نیست. نسبت به اینها بیان اقای صدر می آید. چرا شارع می گوید حفظ نفس کن؟ ولو شما ذاتا خودتان هم حفظ نفس می کردید حالا حفظ نفس ممکن است بگوییم امر عدمی است انفاق بر عیال بگوییم اگر که روشن باشد که حتما امر وجودی است. انفاق بر عیال اگر هم شارع امر نمی کرد به خاطر این که شما زن و بچه ات را دوست داری به عیال خود انفاق می کردی. خب یک داعی دیگر هم ایجاد می شود که چون خدا را دوست داری و خدا امر کرده است محبت خدا باعث می شود که شما به عیال خود انفاق کنی به فرزندان خود انفاق کنی. می شوند جزء العله. چون فعل نیاز به علّت وجودی دارد. به خلاف ترک. ترک باید علّت فعل معدوم باشد. اگر علّت فعل از قبل معدوم است. دیگر آن معنا ندارد که دوباره

در واقع یک موقعی هست که ذاتا رغبت انسان به فعل وجود دارد نهی شارع می آید جلوی این رغبت را می گیرد. خب این درست است. نهی تأثیر دارد در تحقق ترک. تأثیرش چیست؟ نهی می آید جلوی آن داعی را می گیرد نمی گذارد که آن داعی فعل را ایجاد کند. تأثیر نهی جلوگیری از داعی در فعل است. وقتی داعی در فعل نیست نهی تأثیر ندارد. داعی نیست تا نهی بیاید و جلوی ان داعی را بگیرد. اصلا تأثیر نهی جلوگیری از داعی فعل است. وقتی داعی نیست نهی چه کاره است؟ بله آن بحث داعویّت شأنی و اینها اینجا تصویر دارد. فرض این است که ما اینجا داعویّت شأنی نمی خواهیم قائل شویم. داعویّت فعلیه می خواهیم ولو به نحو جزء العله قائل شویم. آن اصلا صلاحیّت این را ندارد.

سؤال:

پاسخ: یعنی داعی بر فعل ندارد. داعی بر ترک یعنی داعی بر فعل ندارد. فعل است که علّت می خواهد. هیچ داعی بر رغبت بر چیز ندارد.

سؤال:

پاسخ: نه بدمم میاد چون داعی بر فعل ندارد. جامع محرّک من است. بد آمدن تأثیر ندارد. آن که تأثیر دارد این است که اصلا رغبت ندارم. چه علی السویه باشد چه رغبت باشد هر دو شیء واحد است. یعنی به دلیل اینکه علّت وجود یعنی همیشه تروک اینکه چطور می شود ترک تحقّق پیدا می کند. علّت الترک عدم علّت الفعل است. علت در افعال اختیاریه علت فعل اراده انسان است. وقتی اراده انسان نیست یعنی عدم خود به خود حاصل است. نواهی تأثیرشان این است که می آیند آن علتی که رغبت انسان نسبت به فعل است جلویش را بگیرند. ولی وقتی علت وجود ندارد رغبت ندارم اصلا نواهی چه تأثیری دارد؟ پس بنابراین آن تفصیلی که مرحوم نائینی قائل شده است بین محرّمات و ایشان هم همین را می گوید که محرّمات چون تروک است ترک علّت نمی خواهد.. یک قدری تعبیرشان مسامحه آمیز است.. اصطلاحا این طور نیست که ترک علّت نخواهد. ترک علّت اثباتی نمی خواهد. عدم العلّه بر تحقق ترک به نظرم هیچ تعبیر ندارد این طوری. ولی مرادشان این است که چون عدم العلّه کفایت می کند نهی این وسط تأثیری ندارد. بنابراین اشکال تحصیل حاصل اینجا می آید. یعنی اشکال این است که نهی هیچگونه تأثیری در آن ترک ندارد. تأثیر بالفعل ندارد. در اوامر بله این تأثیر دارد. بنابراین ما باید بین نواهی و اوامر یعنی بین جایی که مطلوب شارع ترک است حالا اوامر و نواهی را تعبیر نکنم که یک مقداری به دست انداز چیزها نیفتیم جایی که امر به ترک هم باشد. بحث این است که جایی که مطلوب شارع ترک است با جایی که مطلوب شارع فعل است بین اینها باید تفصیل قائل شویم در این اشکال. این اشکالی که آقای خویی مطرح می فرمایند تنها،

بنابراین آقای خویی تصریح می کنند کلام اقای نائینی را می آورند می گویند که کلام اقای نائینی ناتمام است باید کلام اقای آخوند را قبول کنیم اگر می خواهیم قبول کنیم باید در هر دو صورت قبول کنیم اگر می خواهیم قبول نکنیم در هیچ صورت قبول نمی کنیم. نه کلام اقای نائینی تام است در مرحوم آقای نائینی اینجا به نظر تمام می رسد.

سؤال:

پاسخ: داعویت ندارد. نه حالا انها یک نکات دیگری هست که بعد عرض می کنم

سؤال:

پاسخ: نه نمی شود عرف معنا ندارد بر خلاف حکم عقل حکم کند. معنایش این است که عرف می گوید که این انقدر شدید است که داعی بالقوه را خیلی برایش پر رنگ است. می داند اگر هم این بود این تأثیرش را داشت. یعنی همان داعویّت شأنیه که ما می گفتیم کفایت می کند در صورتی بود که اشکال اول را نکنیم. اگر ما اشکال اول را مطرح کنیم که اصلا آن که اینجا مطلوب هست داعویّت شأنیّه است یعنی اگر مقدور باشد داعویّت

آن در واقع آن جاهایی که عرف یک همچین حکمی می کند به خاطر اینکه آن داعویّت شأنی برایش خیلی پر رنگ میشود. کأنّه برایش این است که آن چیزی که مطلوب شارع است داعویّت فعلیه نیست داعویّت شأنیّه است. روح قضیه را بخواهید

نمی شود بر خلاف حکم عقل عرف حکمی داشته باشد.

نه عرف به دلیل اینکه می داند که اگر آن داعی هم بود این جلویش را می گرفت. این داعویت شأنیه انقدر پررنگ است گاهی اوقات تصور می شود که به آن مستند است. ولی به دقت العقلیه که نگاه کنیم می بینیم مستند به عدم الداعی الفعل است. خب این چکیده این بحث.

سؤال:

پاسخ: نه حالا فرض این است ما این یک بحث بحث خطابات قانونیه است رد شدیم قرار شد خطابات قانونیه صحیح نباشد. این بعد از فراق از آن بحث ها قبلا بحث هایش را کردیم. آنها بازگشت می کند به همان خطابات قانونیه. یعنی شرایط حتی اگر آن شرایط خطاب در یک مورد نباشد شارع می تواند به نحو عام آن مورد را هم شامل شود. روح خطابات قانونیه همین است دیگر. فرض این است که ما این را نپذیرفتیم دیگر.

خب بنابراین این این مطلب. مرحوم اقای صدر نکاتی که در این بحث هایشان مطرح کرده اند یک سری بحث هایشان بازگشت به خطابات قانونیه می کند یک سری بحث هایشان همین بحثی بود که امروز عرض کردم که توضیح کلام آقای خویی است به یک معنا و اینها. و خب این شکلی است. یک سری بحث هایی دارند ایشان در مورد اینکه ایشان می خواهند بگویند که اصلا دخول در محل ابتلا نمی تواند شرط ملاک باشد که من خیلی سر و ته فرمایش ایشان را نمی فهمم. مراجعه فرمایید آقای هاشمی هم مفصل اشکالاتی کرده اند من دیگر وارد آن اشکالات و کلام اقای صدر و اشکالات و اینها نمی شود. اشکال اقای حائری هم وارد است. ما بعضی از اشکالات را می خواستیم بگوییم که می شود پخته تر و قوی تر اشکالات را مطرح کرد. دیگر من وارد این بحث ها نمی شوم. ما دو مرحله فقط اشاره کنم آقای صدر دو قطعه اش را ما بحث خواهیم کرد. آقای صدر یکی اینکه می خواهند بگویند که اگر هم خطاب در مورد خارج از محل ابتلا وجود نداشته باشد این تأثیر ندارد. خطاب هم نباشد روح خطاب به وجود است. و تأثیر مال آن روح خطاب است که ملاک و مفسده و امثال اینها. خب این را یک مقداری در موردش توضیح می دهم. یک نکته دیگر اینکه ایشان می گویند که خطاب ولو در خارج از محلّ ابتلا ما قائل شویم که خارج از محلّ ابتلا مأمور به است امر هم دارد با این حال شرط علم اجمالی این است که هر دو طرف داخل در محل ابتلا باشد. با وجودی که ایشان می پذیرند که امر به خارج از محل ابتلا هم تعلّق می گیرد شرط تنجیز علم اجمالی را این می دانند که هر دو طرف آن داخل در محل ابتلا باشد. بنابراین با کلام آقای خویی موافقت می کنند که مواردی که هست امر دارد. ولی می گویند این در نتیجه با مشروع موافق هستند. این دو نکته را ما در موردش صحبت می کنیم. حالا به نظرم اول همین کلام آقای صدر را تمام کنیم بعد برویم در کلام مرحوم آقای داماد مناسب است اشکال ندارد. من می خواستم کلام مرحوم آقای داماد را قبل بحث کنم حالا کلام مرحوم صدر را فردا تمام می کنیم بعد می رویم در کلام مرحوم داماد. آقای داماد را حاج آقا یکی در نکاح در لا به لای بحث خطابات قانونیه کلام آقای داماد را متعرض شده اند. البته فقط این نکته را عرض کنم که کلام مرحوم داماد در تقریراتی که از ایشان هست خیلی مفصل تر است. با آن چیزی که حاج آقا نقل می کنند. ولی نکته اصلی و مهمی که در کلام آقای داماد هست همان نکته ای است که متعرضش شدند و بررسی کردند. بقیه نکاتش خیلی نکات مهمی نیست. این را حالا سیر بحث در اینده را ملاحظه فرمایید فردا انشاء الله

سؤال:

پاسخ: حالا ببینید ایشان به یک بیانی می خواهند بگویند که خروج از محل ابتلا شرط تنجیز نیست حتی در مواردی که یکی از اطراف علم اجمالی خارج از محل ابتلا است علم اجمالی منجّز نیست.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد